

پدربزرگ ۶۳ ساله محله جلالیه، خانواده را بزرگ‌ترین سرمایه عمرش می‌داند

شیرینی زندگی با ۱۰ نوه



راه تجربه

سید محمد عطائی | بعضی خانواده‌ها را می‌شود از شکل ایستادنشان کنار هم شناخت؛ از دستی که روی شانه دیگری قرار گرفته، از خنده‌هایی که میان نسل‌های مختلف رد و بدل می‌شود و از پدربزرگی که فقط بزرگ‌تر خانواده نیست، بلکه یکی از رفیق‌های جمع است. سید محمد حسینی شاه‌نشین سفلی برای فرزندان و نوه‌هایش چنین جایگاهی دارد؛ پدری صبور و مهربان که حالا در کنار چهار فرزند و ۱۰ نوه، بخش مهمی از روزهای زندگی‌اش را می‌گذراند. مردی که سال‌های جوانی‌اش را در جبهه و خدمت نظامی گذرانده، اما شیرین‌ترین خاطره‌اش در میانه جنگ، در آغوش گرفتن فرزند برای نخستین بار بوده است.



روزی پدر و مادر هم از طریق بیچه‌ها زیاده می‌شود، چه برسد به خود بیچه‌ها.

● شیرینی عمیق نوه داشتن

برای او تفاوتی در اصل محبت به فرزندان وجود ندارد، اما معتقد است رفتار فرزندان در طول زمان می‌تواند این محبت را عمیق‌تر کند؛ در طول زمان، این بیچه‌ها هستند که با رفتار خوبشان، احوالپرسی و محبت، مهر بیشتری در دل مادر و پدر می‌اندازند.

چهار فرزند سید محمد، برای او ۱۰ نوه به دنیا آورده‌اند؛ نسلی که حالا بخش مهمی از زندگی او را شکل می‌دهد. خودش هم اعتراف می‌کند که پیش از پدربزرگ شدن، حرف کسانی را که می‌گفتند نوه از فرزند شیرین‌تر است، باور نمی‌کرد؛ «فرزند بادم و نوه مغز بادم است. هر دو عزیزند، ولی نوه شیرین‌تر است. من زمانی که نوه نداشتم، این حرف را باور نمی‌کردم و می‌گفتم محال است نوه از فرزند شیرین‌تر باشد؛ اما برای خودم همین طور شد.»

دلیلش را هم این‌طور توضیح می‌دهد: چون نوه بیشتر شبیه پدربزرگ و مادربزرگ می‌شود. بارها دیده‌ام که پدر و مادر با فرزندشان قهرند، اما به خاطر دیدار نوه‌ها آشتی می‌کنند.

فرزندم را دیدم، هم زمان هم احساس عزت و غرور داشتم و هم به شدت احساس مسئولیت کردم؛ به خصوص همان لحظه‌ای که فهمیدم را در آغوشم گرفتم. بعد از فهمیده، فائزه سادات در سال ۱۳۶۹، یحیی در سال ۱۳۷۲ و مائده سادات در سال ۱۳۷۷ به دنیا آمدند. چهار فرزند، خانواده را بزرگ‌تر و به گفته سید محمد، زندگی را پربرکت‌تر کردند.

● هر فرزند، برکت تازه

وقتی از تعداد فرزندان و سختی‌های زندگی می‌پرسیم، پاسخ سید محمد روشن است: «اصلاً پشیمان نشدم؛ چون اعتقاد داشتم فرزند باعث رحمت است.» او حتی بخشی از تغییر شرایط زندگی‌اش را به حضور فرزندان مربوط می‌داند و می‌گوید با آمدن بیچه‌ها، زندگی‌اش برکت بیشتری پیدا کرده است. به خصوص تولد مائده سادات برایش خاطره‌ای متفاوت داشته است؛ «زمانی که همسرم مائده را باردار بود، خیر و برکت زیادی وارد زندگی‌مان شد و من هم به همین علت نامش را مائده گذاشتم.»

به باور او، فرزند داشتن حتی در شرایط اقتصادی سخت امروز هم نباید تنها با محاسبه هزینه‌ها سنجیده شود؛ «خدا در قرآن وعده داده که

● لحظه شماری برای رسیدن به خانه

سید محمد از سال ۱۳۶۰ که هفده سال داشت تا پایان جنگ تحمیلی در جبهه بود و از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۷ به عنوان نیروی ویژه و تکاور عملیات و ویژه در نیروی دریایی خدمت می‌کرد. شرایط خدمت طوری بود که گاهی ۳۵ روز دور از خانه می‌ماند و فقط ۱۰ روز مرخصی داشت. با این حال، هر بار که به خانه برمی‌گشت، خانواده برایش معنای دیگری از زندگی بود. او می‌گوید: بیچه‌ها شیرینی زندگی هستند. زمانی که پدر شدم، لحظه شماری می‌کردم که ساعت خدمت تمام شود و خودم را به خانه برسانم.

از همسرش، بی‌بی جهان پایدار، نیز به نیکی یاد می‌کند؛ همسری که پنج سال پیش بر اثر بیماری از دنیا رفت و خاطراتش همچنان در خانه و میان فرزندان و نوه‌ها زنده است.

● اولین آغوش پدرانه

سال ۱۳۶۵، نخستین فرزند خانواده، فهمیده سادات، به دنیا آمد. برای سید محمد که آن زمان فقط ۲۲ سال داشت، پدر شدن تجربه‌ای تازه و متفاوت بوده است. او تعریف می‌کند: در آن سن و سال، پدر شدن متفاوت‌ترین تجربه عمرم بود. وقتی

وقتی اشک پدر را دیدم

فهمیده سادات، دختر ارشد خانواده، پدرش را با یک جمله توصیف می‌کند: «پدرم یک عشق واقعی است.» او از سال‌های زندگی در کنار پدرش، بیش از هر چیز مهربانی و صبر او را به یاد دارد و می‌گوید: در این همه سال عصبانیت و بد خلقی پدرم راننده‌ام. یکی از ماندگارترین خاطرات فهمیده نیز به روز عروسی‌اش برمی‌گردد؛ روزی که لباس عروسی به تن داشته و پدرش او را در آغوش گرفته است. چشم‌های سید محمد خیس شده بود؛ لحظه‌ای که برای فهمیده اهمیت زیادی دارد، چون پیش از آن هرگز اشک پدرش را ندیده بود.

پدری که همیشه کنار فائزه بود

فائزه سادات که خودش حالا چهار فرزند دارد، بهترین ویژگی پدرش را در سه واژه خلاصه می‌کند: مهربانی، دلسوزی و فداکاری. او می‌گوید: پدرم در تمام سختی‌ها و مشکلات کنارم بوده و هر زمان به کمک نیاز داشتم، حمایت کرده است. خاطره ماندگار فائزه هم همانند خواهرش به شب عروسی‌اش برمی‌گردد؛ شبی که برای فائزه، همان نگاه و اشک‌های پدر، یکی از ماندگارترین تصویرهای زندگی‌اش است.

پلی استیشن بازی کردن با پدربزرگ

پارسا باقری، سیزده ساله و فرزند فهمیده سادات، پدربزرگش را بیشتر با شوخی‌ها و خنده‌هایش معرفی می‌کند و می‌گوید: پدربزرگم آدم شوخی‌است و همیشه ما را می‌خنداند. پارسا می‌گوید یکی از سرگرمی‌های مشترکشان بازی پلی استیشن است؛ زمانی که کنار هم می‌نشینند و حسابی وقت می‌گذرانند. اما شاید مهم‌ترین ویژگی باباجون از نگاه او مهربانی باشد؛ «هرگز، هیچ وقت عصبانیتش را ندیده‌ام.»

پسر باباجون

محمد علی صفری، دوازده ساله و فرزند فائزه سادات، پدربزرگش را «باباجون» صدا می‌زند. پدربزرگش هم گاهی او را «پسر بابا» صدا می‌کند. محمد علی می‌گوید: خیلی دوستش دارم. محبتش خیلی زیاد است.

با هم دوستیم

پریسا باقری، بیست ساله و بزرگ‌ترین نوه سید محمد، رابطه‌اش با باباجون را چیزی فراتر از رابطه معمول پدربزرگ و نوه می‌داند. او بابابزرگش را «باباجون» صدا می‌زند و سید محمد هم در پاسخ، او را «عشق من» خطاب می‌کند. پریسا می‌گوید: با هم دوستیم. بهترین لحظات کنار هم بودنمان وقتی است که با هم حرف می‌زنیم و خوشیم. لحظاتی که در تمام این سال‌ها برایم خاطره یک پدربزرگ مهربان را ساخته است.

